

مدرن سنتی

چند ماه پیش دوستی یکی از متفکرین مقیم پاریس را برای سخنرانی در کپنهاگ دعوت کرده بود. ما هم رفتیم. قبل از شروع سخنرانی تعدادی از شرکت کنندگان دور سخنران را گرفته بودم و مرتب استاد، استاد، می‌گفتند و از ایشان سئوالاتی می‌پرسیدند. اتفاقا استاد خیلی شبیه من بود با این تفاوت که موهای پرپشت من، هنوز نریخته ولی دریغ از یک تار مو در کله طاس استاد. باری استاد پشت میزی که در سالن بود بین دوست من و یکنفر که در یمین و یسار او بودند نشست. موضوع سخنرانی عصر روشنگری در اروپا بود. بعد از آنکه دوستم معرفی کوتاهی از ایشان کرد، استاد، چند ورق کاغذ را از جیب بغلش که با دقت تا شده بود درآورد و روی میز گذاشت. استاد سلامی به حضار کرد و شروع به خواندن متن سخنرانی کرد. انگار انشاء می‌خواند البته گاهی هم سرش را بالا می‌گرفت و برخی واژه‌های قلمبه سلمبه را توضیح می‌داد. از شما چه پنهان من گاهی چرت می‌زدم وقتی هم چند بار به اطرافم نگاه کردم متوجه شدم که در پروسه چرت زدن تنها نیستم. سخنرانی استاد دو ساعتی طول کشید. دوستم اعلام کرد ۱۵ دقیقه استراحت می‌کنیم و بعد اگر دوستان پرسشی دارد مطرح کنند. استراحت که تمام شد تقریبا نیمی از حضار جیم شده بودند. قیافه افراد باقی مانده هم خیلی دیدنی بود، گیج و خسته! دوستم نگاهی به حضار زوار دررفته کرد و پرسید خانم‌ها و آقایان اگر سئوالی از استاد دارند مطرح بفرمایند که هیچکس مطرح نفرمود. دوستم ناامید چندبار سئوال قبلی را تکرار کرد. اما انگار خاک مرده روی حضار پاشیده بودند حتی صدای نفس‌های جماعت هم شنیده نمی‌شد. دوستم ناچار ختم جلسه را اعلام نمود. قبل از آن که بروم رفتم نزدیک میز استاد تا از او و دوستم تشکر کنم. دوست گفت: فلانی کجا مری، امشب استاد خانه ما تشریف دارند تو هم بیا دورهم گپی بزنیم. قبول کردم و همراه استاد و دوستم تاکسی گرفتیم و راه افتادیم. همسر دوستم شام مفصلی تهیه دیده بود. خورش قرمه سبزی با یک مرغ درسته سرخ شده، کوکوی سبزی، کباب دیگی و پیاز و ترشی و زیتون و چه و چه! واقعا خانم سنگ تمام گذاشته بود. شام صرف شد. بزور همگی از پشت میز غذاخوری جدا شدیم و خودمان را روی مبل انداختیم. با نوشیدن یک لیوان چای فکر کردم که سبک‌تر شدم. از استاد پرسیدم: آیا بنظر شما مردم ایران با وجود این رژیم به آزادی دست پیدا می‌کنند؟ استاد در حالیکه دندانهایش را خلال می‌کرد، روی مبل کمی جابجا شد.

- نه، نه!

- چرا استاد؟

- دوست عزیز، آزادی و دموکراسی، فرهنگ خودشه میخواد، متوجه هستی جناب، فرهنگ آقا فرهنگ، مردم ایران هنوز فرهنگ دموکراسی رو ندارن.

- درست استاد اما شما که در پاریس تشریف دارید مردم ایران چطوری از اندیشه و افکار شما آگاهی پیدا کنن. لابد فیسبوکی، وبلاگی، سایتی چیزی دارید؟

- نه آقا این چیزا مال آدمهای بیکاره، من وقت و حوصله این کارا رو ندارم.

- خب استاد امروز تکنولوژی به ما این امکان رو داده و شما با استفاده از این تکنولوژی می‌توانید جوونهای این مملکت آگاه کنید؟

بحث با استاد بی‌نتیجه بود. از نگاه استاد مرغ یک تنها پا داشت. دوستم که از این گفتگوی بی‌حاصل خسته شده بود، گفت: استاد من جای شما در آن اتاق انداخته‌ام و با انگشت‌اش به یکی از اتاق‌ها اشاره کرد. بعد نگاهی به من کرد و گفت تو هم همینجا روی مبل خواب و بعد سری تکان داد و با شرمندگی گفت: من خیلی خسته‌ام با اجازه! شب بخیر و رفت. استاد و من تنها ماندیم. هر دو مدتی سکوت کرده بودیم. ناگهان استاد سرش را نزدیک صورت من آورد و گفت: راستش من اصلا بلد نیستم فیسبوک یا سایتی درست کنم شما چیزی بلدید؟ گفتم: استاد من خوره این چیزام اگه دوست دارید همین الان دست بکارشم. گفت چرا که نه اگه لطف کنید. بلند شدم و لپ‌تایم را از کیفم درآوردم و شروع کردم به ساخت پاخت، از استاد پرسیدم فیسبوک و وبلاگ کافیه دیگه؟ گفت: آره ولی وبلاگ مال جوونای بیکاره سایت یه سایت برام درست کن. گفتم چشم. یکی دو ساعت که گذشت فیسبوک و سایت استاد کارش تمام شد. با موبایلم چندتا عکس هم از استاد گرفتم و گذاشتم در سربرگ فیسبوک و سایت ایشان. حالا می‌بایست شیوه کار را به استاد یاد می‌دادم این مهم تا صبح طول کشید. خسته و کوفته حالیکه چشمانم باز نمی‌شد گفتم: استاد من دیگه مغزم کار نمی‌کنه و مثل سنگ روی مبل ولو شدم. نمی‌دانم چند ساعت خوابیدم. وقتی بیدار شدم دیدم استاد همچنان بیدار نشسته و مثل پسر بچه‌هایی که مامان برایش اسباب بازی مورد علاقه‌اش را خریده باشد غرق فیسبوک و سایت‌اش

رویدادهای مهم سال ۲۰۰۷

رسم براین است رویدادهای سال گذشته را قبل از ورود به سال جدید می‌نویسند، ما که در خواب خرگوشی بودیم متوجه نشدیم کی سال نو آمد و کی سال کهنه رفت. با این‌حال و با تاخیر در ضمن پوزش از خوانندگان، اهم رویدادهای سال ۲۰۰۷ را فهرست‌وار و با تحلیل‌های آبکی بیلی و من به عرض می‌رسانم.

در سالی که گذشت وبلاگ «بیلی و من» بوسیله ایادی دولت «مهرورز» فیل – تر شد. این تجاوز به حقوق ما آمار خوانندگان را کلی پایین آورد. البته دوستانی از طریق سدشکن و فیل – ترشکن و چیزشکن‌های دیگر ما را فراموش نکردند ولی خب همه که این حال و حوصله را ندارند. از طرفی بعد از این واقعه رغبت و میل نوشتن در ما سیر نزولی پیدا کرد. یادش بخیر دالکه ما همیشه می‌گفت از قصابانی که نام قصابی‌شان «صداقت» یا «حقیقت» و یا چیزی در این مایه‌هاست هرگز گوشت نخرید که از خودشان بی‌ناموس‌تر و بی‌انصاف‌تر کسی نیست.

در سالی که گذشت بلاگرهای عضو حزب مشارکت مبارزه انقلابی «سکوت» را بعنوان هم تاکتیک و هم استراتژیک سرلوحه شعارهای خود قرار دادند و تمام سال ۲۰۰۷ سکوت کردند. بیلی پیشنهاد می‌کند این نوع مبارزه را به فرهنگ سیاسی اضافه کنیم و از این به بعد بگوییم مکتب «سکوتیسم» افتخار کشف چنین مکتبی هم خب بالطبع متعلق به برویجه‌های مشارکتی و اصلاح‌طلبان حکومتی است.

در سالی که گذشت هروقت ما وارد وبلاگ [ف.م. سخن](#) شدیم، نوشته بود: «

برای خواندن این مطلب در خبرنامه گویا روی اینجا کلیک کنید» ما هم آنقدر روی «اینجا»ی سخن کلیک کردیم که عادت شده‌ایم و چشم بسته روی «آنجا»ش کلیک می‌کنیم.

در سالی که گذشت مادر دوست مهربانم [عبدالقادر بلوچ](#) برای همیشه جهنم جمهوری اسلامی را ترک گفت و از دست این همه ریش و پشم و تزویر و ریا راحت شد. روحش شاد.

در سالی که گذشت [مجید زهری](#) برای ترک وابستگی به نوشتن و وبلاگ و وبگردی خودش را با دست خودش در یکی از بیمارستان‌های ترک اعتیاد تورنتو بستری کرد و بحمدالله توانست این عادت مزمن و این وابستگی خطرناک را برای همیشه کنار بگذارد. بیلی می‌گوید مجیدجان شرح این پروسه‌ی دردناک را بنویس تا اگر بنده‌خدایی دچار چنین مرضی است از تجربیات بهره‌مند شود.

در سالی که گذشت همینکه ما با مهدی جامی [گفتگو](#) کردیم شد رییس رادیو زمانه! از آنروز به بعد هی بلاگرها به ما ایمیل می‌زنند که ترا به خدا، جان بیلی، بیا و با ما گفتگو کن چون دستت خیر دارد. دنیا را چه دیدی شاید [محمد افراسیابی](#) فردا شد معاون نخست‌وزیر سوئد یا وزیر امور خارجه.

در پایان رویدادهای مهم سال گذشته و بعنوان اولین سنت این وبلاگ، با مشورت بیلی، وبلاگ سال ۲۰۰۷ را انتخاب کردیم. یک لحظه چشمه‌ایتان را ببندید. خب حالا می‌توانید باز کنید. بیلی و من، وبلاگ [ملاحسنی](#) را بعنوان وبلاگ سال ۲۰۰۷ انتخاب کرد. دلایل این انتخاب عبارتند از پشتکار قابل ستایش او، نوشتن منظم و مرتب، دفاع از حقوق بشر و بجای اینکه همه‌اش از درس و مشق و بدی فلان استاد دانشگاه و جون بابا و مامان دیروز تزم را نوشتیم. رفتیم سینما بستنی خوردیم بنویسد به افشای جمهوری اسلامی با سبک و سیاق خودش پرداخته و به پاس چنین کارنامه‌ی مثبتی جایزه‌ای هم برایش داریم که لطف کرده آدرسش را برای ما ایمیل کند تا جایزه بیلی و من را

برایشان پست کنیم. تمام.